



بررسی و نقد صلح کل در ادبیات عرفانی با مطالعه تطبیقی در سیره و اندیشه امیرالمؤمنان علی(ع)

روح الله آهنگران^۱

چکیده

در این مقاله بر آن هستیم که به بررسی و نقد صلح کل در ادبیات عرفانی با مطالعه تطبیقی در سیره و اندیشه امیرالمؤمنین علی(ع) بپردازیم. ناگفته پیداست که امیرالمؤمنین(ع) در نهج البلاغه با توجه به جایگاه والای انسان‌ها اصالت را به صلح داده است، و جنگ را امری عرضی و فرعی دانسته است که با پایبندی به چارچوب اخلاقی و انسانی صدمات ناشی از جنگ به حداقل می‌رسد. در اسلام تأکید بر این اصل است که هرآنچه را برای خود می‌پسندید برای دیگران نیز بیسندید. طبق بررسی‌های به عمل آمده در هیچ نبردی نیز امیرالمؤمنین(ع) خواستار اولیه‌ای نبرد نبوده است، در واقع ایشان بیش از هرکسی از صلح کل و مصالحه استقبال کرده‌اند. اما صلح و دوستی از اصول اولیه‌ی تصوف و عرفان نیز است و از پایه‌های مهم ادبیات عرفانی محسوب می‌شود. در دوره‌های ابتدایی عرفان و در میان فرقه‌های ابتدایی این اصل کمتر وجود دارد اما در سده‌های بعدی در تصوف عاشقانه این اندیشه بیشتر آشکار است. بنابراین طبق گزارش ارائه شده، بر آن هستیم که به روش کتابخانه‌ای و کیفی به بررسی صلح کل در ادبیات عرفانی و آراء امیرالمؤمنین(ع) بپردازیم.

واژگان کلیدی: امیرالمؤمنین(ع)، ادبیات عرفانی، صلح کل، تسامح

۱- دانش آموخته حوزه علمیه قم، رشته فقه و اصول، رایانامه: R.ahangaran@chmail.ir

۱- مقدمه و بیان مسأله

موضوعی مانند عرفان که امری شهودی است و با عقل عادی قابل درک نمی‌شود همواره از دو سوی دچار افراط و تفریط همراه با تعصب و پیش داوری‌های دور از منطق شده است. ناگزیر «تسامح و تساهل» که از ارکان عرفان و تصوف محسوب می‌گردد در فضای معنایی غبارآلود در معرض شدیدترین صدمات قرار گرفته است؛ از سویی متصوفانی بودند که کوشیدند کارهای ناشایست خود را در پشت نقاب تسامح و تساهل مخفی سازند و از این طریق آگاهانه یا غیرآگاهانه ضربه‌های سختی بر اندام عرفان و تصوف زدند (امینی لاری، ۱۳۹۴: ۲۳).

هدف از انجام این پژوهش و بررسی امکان وقوع صلح کل در مبانی اسلامی و شیعی و ادبیات عرفانی است. چنانکه در ادامه شاهد خواهیم بود، در ادبیات عرفانی و میان عرفا امکان وقوع صلح کل وجود دارد. عرفا به انسان و کرامت انسانی فارغ از دین، نژاد، مذهب و ... می‌نگرند و با این پیش فرض در خود زمینه‌های صلح کل و تسامح را در میان همه‌ای انسان‌ها و جهانیان ایجاد می‌کنند. اما در میان شرع اسلام و در راس آن شرع اهل تسنن و تا حدودی نیز شیعه این امکان وجود ندارد، چراکه قرآن کریم دین برحق را اسلام می‌داند و باین پیش فرض امکان کثرتگرایی و صلح کل بسیار سخت خواهد شد. بنابراین در دین اسلام اصالت را به دین اسلام می‌دهند و به انسان با توجه به عملکرد، دین، مذهب، گناهان صغیره و کبیره و ... آن می‌نگرند. در واقع در عرفان ظرفیت رشد و ایجاد صلح کل، کثرت‌گرایی و شمول‌گرایی وجود دارد و در اسلام و شیعه این مهم اتفاق نیفتاده است. بنابراین، سوالات پژوهش آن است که:

۱. صلح کل در ادبیات عرفانی با مطالعه تطبیقی در سیره و اندیشه امیرالمومنین (ع) علی (ع) چگونه است؟
۲. ارتباط جبرگرایی با صلح کل چگونه است؟
۳. ارتباط تساهل و مدارا از نگاه صوفیه و امیرالمومنین (ع) چگونه است؟
۴. چه نقدهایی بر صلح در ادبیات عرفانی وارد است؟

روش ارائه مباحث پژوهش، توصیفی-تحلیلی است؛ به این معنا که نویسنده در این پژوهش ضمن توضیح و توصیف مباحث، به طرح نقاط مبهم و مجمل و احتمالاً پرسش‌هایی برای تکمیل مباحث می‌پردازد. شیوه گردآوری داده‌ها و اطلاعات، کتابخانه‌ای می‌باشد. گفتنی است در این پژوهش مبانی مهم در زمینه‌ای صلح کل در نهج‌البلاغه و ادبیات عرفانی مورد بررسی قرار گرفته است، و در پی تحلیل واقعیت‌های موجود در نظریه‌ها است. بنابراین، اشاره به جنبه‌های عینی و نتایج و پیامدهای عملی و واقعی نظریه‌ها - که البته در جای خود اهمیت دارد - در حیطه پژوهش حاضر نیست و این تحقیق صرفاً به تبیین، توصیف، تحلیل و مقایسه نظری‌های عرفانی و اسلامی می‌پردازد و تفاوت‌ها و اشتراک‌های آن‌ها را از منظر پژوهشگری بی طرف بیان می‌کند. با توجه به اهمیت و جایگاه صلح کل در عرفان و تصوف و همچنین شرع اسلام، آثار عرفانی زیادی به نظم و نثر پدید آمده است و کتاب‌هایی در زمینه شناخت عرفان و تصوف و بررسی و تفسیر نهج‌البلاغه نوشته شده و پژوهش‌های مفیدی صورت گرفته است و ویژگی‌های مختلف این سیستم فکری و معنوی بررسی شده است؛ اما در مورد مخصوص «صلح کل» پژوهش مستقلی صورت نگرفته است. بنابراین هم نوآوری این پژوهش مشخص می‌شود و هم از طرفی محدودیت‌های موجود بر سر راه پژوهشگر روشن می‌شود. عدم وجود یک منبع مستقل در زمینه‌ای صلح کل در ادبیات اسلامی شیعه و عرفانی اولین محدودیت موجود به شمار می‌رود.

۲- مبانی

در تاریخ بشر، براساس نیاز به رشد و پیشرفت در ابعاد مختلف فردی و اجتماعی و گسترده شدن نیازهای انسان، افراد در همه جای دنیا نسبت به معیارهای رفتار جمعی و اصول اخلاقی موجود در جامعه و ایجاد صلح و اخلاق جهانی در دنیا، هم توانی داشته‌اند. به بیان دیگر، حیات ایمن و روبه رشد و تعالی برای انسان‌ها همواره مستلزم رفتار اجتماعی صلح آمیز بوده و براساس پیروی از هنجارهای اجتماعی و اصول اخلاقی، محقق شده است. بنابراین، در طول تاریخ زندگی اجتماعی انسان‌ها، همواره افرادی بوده‌اند که به دلایل گوناگون هنجارها و قوانین اجتماعی را نادیده گرفته و برخلاف مشی عمومی، جنگ و نزاع به راه انداخته‌اند. از آنجا که حیات اجتماعی بشر اساساً بر مبنای صلح کل و مسالمت ممکن می‌شود که در سایه آن بتوان به زندگی در کنار هم‌وعان ادامه داد، جنگ، برای آحاد جامعه، هزینه‌هایی سنگین در پی دارد، به خصوص با نگاهی به رویدادهای عصر حاضر و نیز با مرور تاریخ پر گفتار و نشیب بشری، به نظر می‌رسد همواره افرادی هستند که حاضرند حتی به قیمت زندگی دیگران، ملاک‌ها، و معیارهایی را که جامعه معین ساخته است، زیر پا بگذارند و جامعه را دچار اختلال و نابسامانی نمایند. جهت مقابله با چنین وضعیتی، از دیرباز مطالعاتی صورت گرفته و نظریه‌های متفاوت و گاه متعارضی در باب جنگ و صلح مطرح شده است. آنچه در اینجا می‌توان به آن اشاره کرد، این است که به ادعان اکثر نظریه‌پردازان، سخنی قطعی و جامع در این

مورد بیان نشده است و هرکس به نوعی، علل و عواملی پدید آورنده جنگ و صلح را بر پایه دانش و افق فکری خویش بیان کرده است. از این رو، بعید نیست که ریشه اصلی این نقصان در فهم و تحلیل موضوع نزاع و مسالمت؛ در نحوه نگاه افراد به حقیقت انسان و شناخت قابلیت‌ها و توانایی‌های او باشد (طوسی، ۱۳۹۵: ۱۰). در این پژوهش بر آن هستیم که به بررسی صلح کل و نقد آن در ادبیات عرفانی با تاکید بر آراء مولای متقیان علی (ع) بپردازیم (آشوری، ۱۳۹۴: ۱۲).

۲-۱- تسامح، تساهل و صلح کل در ادبیات عرفانی

صلح و دوستی از اصول اولیه تصوف است. احترام به مذاهب و فرهنگ‌های مختلف، ناشی از نگاه عرفا به انسان است. آنان به پویای اختلافات ظاهری و توجه به اتحاد موجود در این به ظاهر کثرت اذعان داشته‌اند.

عارفان می‌دانستند که به تعداد و تنوع شخصیت‌های آدمیان تجربه‌های دینی وجود دارد. هرکس درکی از خداوند دارد و خداوند بر هرکس به نحوی تجلی می‌کند و همه این تجلیات محترم هستند.

پیش چشم داشتی آینه کبود زان سبب عالم کبودت می‌نمود

گر نه کوری این کبودی دان ز خویش خویش را بدگومگو کس را تو بیش

(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۱: ۱۵۵).

نقدی بر عرفا در اینجا وارد است که این دیدگاه آنها مخالف دیدگاه شرع اسلام و قرآن کریم است. خداوند پیامبران، اهل بیت، قرآن کریم را نازل فرمود تا بیم دهنده و هشدار دهنده باشند. راه درست و شناخت صحیح را به ما نشان دهند. در مسائل اصلی اصول دین چون توحید و خدا شناسی اصلاً جایی منازعه، اختلاف و تشدد آراء نیست. چراکه ما نص صریح قرآن را ملاک قرار می‌دهیم که به صورت خاص به این مهم پرداخت است.

اگر هرکی درکی از خداوند دارد و این درک ملاک و معیار درست تلقی شود، پس ضرورت ارسال رسل و قرآن کریم چیست؟ پیروان مکتب عرفان بیش از هر چیز عشق، شفقت بر خلق، آزادگی، حقیقت جویی و بلندنظری را می‌آموزند. تربیت شدگان سلوک عرفانی به همه مخلوقات عشق می‌ورزند و کسی را به چشم حقارت نمی‌نگرند.

خدایی که عارفان به انسان‌ها معرفی می‌کنند، خدایی است که رحمتش بر غضبش پیشی دارد. این نرمش و خوی زیبایی آنها در آثار و ادبیات آنها چون شعر ذکر شده بالا نمایان است.

«عارفان از جمله جاذبان دین هستند. تصوف و عرفان برای ایشان در حکم باب امید به خدا و دین اوست. دریا صفتی تصوف و دریادلی عارفان همیشه اسباب جذب بسیاری از صاحبان دل به آراء و ادبیات آنها شده است. عارفان اسباب آشتی با خدایند و چنان با خلق می‌آمیزند که ایشان را به معاد و آخرت امیدوار می‌سازند.

نقدی که بر این دیدگاه وارد است این است که عارفان خود را جاذبان و هدایت یافتگان تلقی می‌کنند. در حالی که طبق اعتقاد دینی اسلام، انبیاء و اهل بیت جزء جاذبان، سالکان و راهنمایان دینی ما هستند که مسیر هدایت را رفته‌اند و آن را با آموزه‌های دینی و علمی خویش به ما می‌آموزند. خدایی که آنان ترسیم می‌کنند خدایی است که رحمتش بر غضبش سبقت گرفته و دامنه فیوضاتش بر بشر با هر نوع آیین و نژاد و زبانی گسترده و نازل است. خدای عارفان، خدایی است که به خلقتش مهر می‌ورزد و میل به کمال ایشان دارد. آنان با آنکه در حکم ولی خدا در جامعه حضور دارند، اما هیچ‌گاه خویش را قییم مردم نمی‌انگارند و در خویش فضل و برتری نسبت به دیگران نمی‌بینند (محمدی وایقانی، ۱۳۸۱: ۱).

ذکر این نکته بدیهی است که تساهل و تسامح از اجزای جدایی ناپذیر و بلکه جزو ماهیت عرفان و ادبیات عرفانی است. جوهره تصوف و عرفان آسان‌گیری و تسامح است. عرفان در وهله اول عشق و گذشت نسبت به بندگان خدا را به پیروان خویش می‌آموزد. روح تصوف آسان‌گیری و گذشت است، و احترام به انسانیت سخت با آن دمساز است و عقیده و مسلک حقیقی را خاص خود نمی‌داند بلکه هر آیینی را شامل قسمتی از حقیقت می‌داند.

بنابراین با گسترش این مهم در پی آن بوده‌اند که صلح کل و جهانی را در میان همه‌ای جهانیان طنین انداز کنند.

«اگر به خرابیات شود آنکه دوست و مرید وی باشد، گوید راه ملامت می‌رود تا خود را از چشم مردمان بیفکند» (غزالی، ۱۳۷۲: ۳۵۶). این آسان‌گیری و روحیه تاویل امور باعث شده که عارفان حتی در مورد فرعون و ابلیس نیز عذر آورده و آنان را سزاور رحمت الهی بدانند:

«صوفیان از آوردن عذر و بهانه‌هایی حتی بابت سرکشی شیطان و فرعون هم کوتاه نیامدند». درست است که مدت‌ها قبل از صوفیه، فرقه‌های مختلفی مانند خوارج، مرجئه و معتزله در باب ایمان شیطان و فرعون بحث کرده بودند اما صوفیان که گاه تا آنجا پیش می‌رفتند که نسبت به آنها، اگر نه ستایش، لاقل - اظهار دردی می‌کردند.

نقدی که بر آنها وارد است این می‌تواند باشد که عرفا خلاف دیدگاه اسلام و قرآن کریم نظر داشته‌اند. چراکه طبق قوانین اسلام بخشیدن برخی گناهان چون حق الناس و گناهان کبیره‌ای که چون ابلیس بر آن توبه نشود، بخشیدنی نیست.

صوفیان با آوردن برخی عذرها و تبصره‌هایی که خلاف دستورات قرآن و اسلام است، تا حدودی مخالف دستورات و موازین الهی عمل کرده‌اند.

نه تنها مشاجره فرعون با موسی از دید جلال‌الدین مولانا، بر سر ظاهر و رنگ بود بلکه ابن عربی تا آنجا پیش رفت که فرعون را یکی از اولیای الهی خواند (زرین کوب، ۱۳۸۳: ۹۴).

چون که بی‌رنگی اسیر رنگ شد موسی با موسی در جنگ شد
چون به بی‌رنگی رسی کان راستی موسی و فرعون دارند آشتی

(مولوی، ۱۳۷۹، ج ۱: ۲۰۶).

۲-۲- احترام به مذاهب دیگر در ادبیات عرفانی

از آنجا که آزاد اندیشی از ویژگی‌های عارفان است، تعصبات مذهبی و انحصار طلبی‌های فرقه‌یی در باور جایی ندارد، و هیچ دین و آیینی را مورد نگاهش قرار نمی‌دهند. «همین آزادمنشی تصوف و ادبیات عرفانی بوده است که در نظر صوفیه، گبر، ترسا، یهود، مسلمان و حتی بت‌پرست یکسان‌اند (نفیسی، بی‌تا: ۵۰). به ویژه در فرهنگ پربار تصوف ایرانی و ادبیات عرفانی که جوهره تسامح و تساهل در آن انباشته است، و با همه انسان‌ها سر آشتی و مهر دارد.

«عرفان و ادبیات عرفای ایرانی دارای آرمان انسان‌سازی و انسان‌سالاری است که بشریت به همه تلاش و کوشش همه جانبه خود در ایجاد مکتب‌ها و فرقه‌ها و مذاهب‌ها نتوانسته است به پایه والای گسترده آن پی ببرد و با تشکیل سازمان‌های مختلف خیریه جهانی و همگانی حتی توفیق روش عالی انسانی خانقاه کوچک شیخ ابوالحسن خرقانی عارف بلند نظر ایرانی را که در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری در حاشیه کویر کوشش در خرقان بسطام می‌زیسته، نداشته است.

وی هزار سال قبل بر بالای سر در خانقاه خود نوشته است: هرکس در این سرای درآید نانش دهید و از ایمانش مپرسید؛ چه آن کس که به درگاه خدا به جان ارزد، البته بر خوان ابوالحسن به نان ارزد» (حقیقت، ۱۳۷۲: ۱۲).
از نظرگاه است ای مغز وجود اختلاف مومن و گبر و یهود

(مولوی، ۱۳۷۹، ج ۳: ۶۳).

دیدگاه اسلام مبنی بر آن است که تضارب آراء وجود دارد و طبق روایات و آیات قرآن کریم انسان‌ها در نژاد، رنگ، مذهب و .. متفاوت آفریدیم. این به این معنا است که تفاوت افراد و اختلافات ظاهری و اعتقادی آنها باعث برتری و ترجیح فردی بر دیگری نیست. طبق احادیث و روایات و نص صریح آیه قرآن کریم برترین شما «باتقواترین» شما است و این اختلاف رنگ و نژاد باعث برتری نیست.

نقدی که بر آن دیدگاه وجود دارد، این است که این دیدگاه صوفیان با عملکردشان تا حدودی در تناقض است. اگر عرفا اعتقادی به آزاداندیشی دینی داشتند قطب صوفیه و مبانی نظری و عملی سیروسلوک عرفانی خلاف آن را بیان می‌کند. بنابراین در مقایسه این دیدگاه با اصل عملکرد آنها تناقضی نهفته است.

۲-۳- اصالت محبت و عشق ورزیدن در ادبیات عرفانی

عشق و محبت در تمام نگرش عرفا نقش اساسی دارد. عشق خداوندی به انسان را هم نشانه این دانسته‌اند که خداوند هرگز نظر خود را از انسان‌ها برنگرفته است. تربیت شدگان سلوک عرفانی همه را دوست دارند و با همه مهربان هستند. خطابش و جرم و عذرپذیرند؛ چراکه عشق و محبت به خلق خدا، عناصر اصلی عرفان را تشکیل می‌دهند.

در ادبیات عرفانی ابوسعید ابوالخیر آمده است:

گزران که هزار کعبه آباد کنی به زان نبود که خاطری شاد کنی

گربنده کنی به لطف آزادی را بهتر که هزار بنده آزاد کنی

(امیری اسکتی، ۱۳۹۲: ۱۸۰).

ابوسعید نیز از میان همه راه‌ها به سوی خدا، راحت رسانیدن به خلق را نزدیک‌ترین راه می‌داند (منور، ۱۳۷۱: ۹۰).

در بینش عرفا محبت نسبت به مخلوقات ناشی از عمق معرفت است. معرفت افزایشده حس رتقت و عشق در انسان است و از کوتاه نظری و تعصبات شخصی می‌کاهد.

این محبت هم نتیجه دانش است کی گزافه بر چنین تختی نشست

(مولوی، ۱۳۷۹، ج ۲: ۷۲).

۲-۴- بررسی صلح کل در ادبیات عرفانی

در ابتدای بحث صلح کل برای روشن شدن نگاه عرفا و استقبال اهل تصوف از مصالحه و صلح به ذکر ابیاتی از ادهم عزلتی خلخالی می‌پردازیم:

صلح کل کردیم با خیل بشر
تو به ما بد می‌کن و نیکی نگر
صلح کل کردیم حشری با جمیع کائنات
بدچو خود بودیم با خود طرح جنگ انداختیم

(خلخالی، مشرق التوحید، ۱۳۷۳: ۵۸)

عارف عمیقاً خود را با عالم هستی در وحدت مشاهده می‌کند و در صلح و آرامشی مطلق با این وحدت به سر می‌برد. در تذکره‌الاولیاء آمده است: «حاتم اصم مریدان را گفتی: هر که از شما روز قیامت شفیع نبود اهل دوزخ را، او از مریدان من نبود. این سخن با بایزید گفتند. بایزید گفت: من می‌گویم که مرید من آن است که بر کناره دوزخ بایستند و هر که را به دوزخ برند، دست او بگیرد و به بهشت فرستند و به جای او به دوزخ رود» (عطّار، ۱۳۶۳: ۱۸۱).

«کافر و مومن ر دو مسیح‌اند، زیرا حق تعالی خیر داده است که هر که راه راست می‌رود و راستی می‌ورزد و متابعت شریعت و طریقت انبیاء و اولیاء کند او را چنین خوشی‌ها و روشنایی‌ها و زندگی‌ها پدید آید و چون به عکس آن کند، چنین تاریکی‌ها و خوف-ها و چاه‌ها و بلاها پیش آید. هر دو چون این می‌ورزند، و آنچه حق تعالی وعده داده است، لایزید و لا ینقص راست می‌آید و ظاهر می‌گردد، پس هر دو مسیح حق باشند» (مولوی، ۱۳۸۱: ۲۸۹).

۳- بررسی صلح کل در آراء امیرالمؤمنین(ع)

یکی از مسائل مورد ابتلای بشر در تمام ادوار تاریخ، مسئله جنگ و صلح کل است. برای فهم این موضوع که آیا از نگاه امیرالمؤمنین(ع) در نهج البلاغه به عنوان نخبه دینی، اصل بر جنگ استوار است یا صلح کل ابتدا لازم است که نگاه ایشان به انسان واکاوی شود که در این راستا توجه به کرامت انسانی در اصالت دادن به صلح حائز اهمیت می‌یابد، زیرا در میان این جنگ انسان‌هایی بسیاری قتل عام می‌شوند.

بنابراین، اگر انسان‌ها و جانشان در نزد ایشان از قداست برخوردار باشد اصالت صلح کل در دیدگاه ایشان تایید می‌گردد. امیرالمؤمنین(ع) با تاکید بر کرامت انسانی در نهج البلاغه پیوسته همه انسان‌ها را به پرهیز جنگ فرا می‌خواند و سیره ایشان بر این بود که نیروهای نظامی لازم است به هشیاری تمام پایبند به موازین اخلاقی از قبیل آغازگر نبودن جنگ، روش مذاکره و اقناع دشمن و عدم استفاده از روش‌های ناجوانمردانه باشند (طوسی، ۱۳۹۵: ۹۹).

۳-۱- اصالت صلح از دیدگاه علوی

این امری بدیهی است که صلح موجب امنیت و آرامش جامعه و جنگ عامل قتل و غارت و برهم خوردن نظم و امنیت، هدر رفتن نیروها، فلج شدن اقتصاد می‌باشد. به همین دلیل بین دو گزینه جنگ و صلح، اصالت با صلح کل است.

طبق آیه(نساء: ۱۲۸)

«وَإِنَّ امْرَأَةً حَافَتْ مِنْ بَعْثِهَا نُشُورًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُخْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا» (و اگر زنی بیم داشت که شوهرش با وی مخالفت و بد سلوکی کند یا از او دوری گزیند باکی نیست که هر دو تن به گونه‌ای به راه صلح و سازش باز آیند، که صلح به هر حال بهتر است، و نفوس را بخل و حرص فرا گرفته. و اگر (درباره یکدیگر) نیکویی کرده و پرهیزکار باشید، خدا به هر چه کنید آگاه است).

این یک قاعده کلی است؛ هر چند که در مورد صلح و صفای زن و شوهر ذکر شده است. چنان که در سوره مائده هم به این قاعده اشاره شده است: (مائده: ۳۲)

«مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنْ كَثُرُوا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ» (بدین سبب بر بنی اسرائیل حکم نمودیم که هر کس نفسی را بدون حق و یا بی‌آنکه فساد و فتنه‌ای در زمین کرده، بکشد مثل آن باشد که همه مردم را کشته، و هر کس نفسی را حیات بخشد (از مرگ نجات دهد) مثل آن است که همه مردم را حیات بخشیده. و هر آینه رسولان ما به سوی آنان با معجزات روشن آمدند سپس بسیاری از مردم بعد از آمدن رسولان باز روی زمین بنای فساد و سرکشی را گذاشتند).

این حکم در این آیه مختص بنی اسرائیل نیست، بلکه بر ماقبل بنی اسرائیل و بعد از آن نیز حاکم است.

مصدر موکد «صلحا» و به دنبال آن جمله مستقل «اصلح خیر» نشان اهمیت سازش است. ترغیب به صلح به صورت تاکیدی ادبی، مانند آوردن مفعول مطلق تاکیدی «صلحا» و نیز اسم ظاهر (مصدر یا صفت مشابه) «الصلح» با امکان اکتفا به ضمیر، نشان اهتمام اسلام به صلح است. باید توجه داشت صلح گاهی بعد از وقوع حادثه و نزاع است و زمانی قبل از آن. البته صلح قبل از نزاع کار آمدتر است. همانگونه که آنچه در این آیه مطرح شده است صلح کل قبل از نزاع است. یعنی بکوشید حادثه‌ای تلخ و نزاع رخ ندهد، چون دفع هر ضرری آسانتر از رفع آن است.

اگر سازش و آشتی به شرطی که بخردانه باشد، خیر است پس معلوم می‌شود که جنگ افزوی شر است. تفسیر خیر و شر از دیدگاه امیرالمومنین (ع) این است که هر چه مایه تکامل بشر و سوق او به طرف خدا شود خیر و هر چه باعث تنزل، انحطاط و دوری از خدا شود شر محسوب می‌شود. بنابراین هر کمالی خیر و هر عدم کمالی شر است: (خطبه: ۱۶۶)

خدای سبحان ...

حرمت مسلمانان را از هر حرمتی برتر داشته. حقوق مسلمانان را به اخلاص و یکتاپرستی پیوند داده. پس مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند، مگر پای حق در میان باشد که گزند بر مسلمان جز در موردی که واجب باشد روا نیست. سبقت گیرید به واقعه ای که همگان را در برگیرد و یک یک شما را از آن چاره نیست، یعنی مرگ. مردم پیش روی شما نیستند، و به عیان مرگشان را می بینید و مرگ از قفایتان شما را می خواند. سبکبار شوید تا برسید. آنان که پیشتر رفته اند، در انتظار از پس آمدگانتان. از خدا بترسید، در حق بندگانش و بلادش، زیرا شما مسئول هستید حتی در برابر زمینها و ستوران. خدا را فرمان برید و سر از فرمان او برمتابید. خیر را هر جای، که دیدید، بگیرید و شر را هر جای، که دیدید، از آن اعراض کنید).

چنین برداشت می‌شود اگر رقیب اعم از اینکه فرد باشد یا جمع آماده صلح است، نباید جنگ طلب بود. زیرا با توجه به سخن فوق جنگ شر است و در نگاه امیرالمومنین (ع) شر باعث تنزل، انحطاط و دوری از خدا می‌شود و به همین جهت است که ایشان در فرمان خود به مالک اشتر می‌نویسد: (نامه: ۵۳)

می‌توان گفت: امیرالمومنین (ع) با استدلال براینکه زمامدار به هنگام جنگ تمام فکرش متوجه برنامه‌های آن می‌شود و در مقابل با برقراری صلح از این افکار آزردهنده راحت می‌گردد و می‌تواند به تمشیت سایر امور پردازد. سه بخش لشکر، زمامداری و مردم به سامان می‌رسند بر صلح تاکید فرموده‌اند.

امیرالمومنین (ع) در وصیتنامه خویش به فرزندان، بستگان و همه نسل‌ها به ویژه به حسین (ع) فرموده‌اند: (نامه: ۴۷)

(شما را به ترس از خدا وصیت می‌کنم و وصیت می‌کنم که در طلب دنیا مباشید هر چند، دنیا شما را طلب کند، بر هر چه دنیایی است و آن را به دست نمی‌آورید یا از دست می‌دهید، اندوه مخورید. سخن حق بگویید و برای پادشاه آخرت کار کنید..

ظالم را دشمن و مظلوم را یاور باشید. شما دو تن و همه فرزندان و خاندانم را و هر کس را که این نوشته به او می‌رسد، به ترس از خدا و انتظام کارها و آشتی با یکدیگر سفارش می‌کنم. که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گفت: آشتی با یکدیگر برتر است از یک سال نماز و روزه. خدا را، خدا را، دربارہ یتیمان. مباد آنها را روزی سیر نگه دارید و دیگر روز گرسنه و مباد که در نزد شما تباه شوند..

خدا را، خدا را، دربارہ همسایگان، همسایگان، سفارش شده پیامبرتان (صلی الله علیه و آله) هستند. رسول الله (صلی الله علیه و آله) همواره دربارہ آنان سفارش می‌کرد، به گونه‌ای که گمان بردیم که برایشان میراث معین خواهد کرد. خدا را، خدا را، دربارہ قرآن، مباد که دیگران در عمل کردن به آن بر شما پیشی گیرند. خدا را، خدا را، دربارہ نماز، که نماز ستون دین شماست. خدا را، خدا را، دربارہ خانه پروردگارتان. مباد تا هستید آن را خالی بگذارید که اگر زیارت خانه خدا ترک شود، شما را در عذاب مهلت ندهند. خدا را، خدا را، دربارہ جهاد به مال و جان و زبان خود در راه خدا، بر شما باد پیوند با یکدیگر و بخشش به یکدیگر و زنده‌سازی از پشت کردن به یکدیگر و بریدن از یکدیگر. امر به معروف و نهی از منکر را فرو مگذارید، که بدترین کسانتان بر شما سروری یابند و از آن پس، هر چه دعا کنید به اجابت نرسد. سپس فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب، نبینم که در خون مسلمانان فرو رفته باشید و بانگ برآورید که، امیر المؤمنین کشته شد. بدانید که نباید به قصاص خون من جز قاتلم کشته شود. بنگرید اگر من از این ضربت که او زده است کشته شوم شما نیز یک ضربت بر او زنید. اعضایش را مبرید، که من از رسول الله (صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمود: بپرهیزید از مثله کردن حتی اگر سگ گیرنده باشد).

امیرالمومنین (ع) در اندیشه آن است که بازماندگانش چگونه به صورت انسانی و خداگونه درآیند، از این رو این بخش از وصیت نامه مخاطبان خود را گسترش داد و افزود بر فرزندان تمام کسانی را که تا دامنه قیامت این وصیت به دست ایشان می‌رسد، مخاطب قرار داده‌اند. پیامبر (ص) نقل کرده‌اند که: «آشتی در میان خودتان از همه نمازها و روزها برتر است». این سفارش هم دلیل روشنی دارد، زیرا اگر مسأله اصلاح در میان دوستان و رفع کدورت‌ها و زدودن دشمنی‌ها و تبدیل آن به جمعیت و دوستی نباشد منجر به تشتت و تزلزل میان آنها می‌شود و به تعبیر قرآن به فشل و سستی می‌انجامد (مکارم شیرازی، شرح نهج البلاغه، ج ۱: ۲۶۶).

چنین برداشت می‌شود که این گفتار سفارش بسیار منطقی و منصفانه در باب صلح طلبی است زیرا نتیجه آن استوار گردیدن کارها و نیرومند شدن حق در جایگاه‌های خود است و بالعکس هنگام اختلاف و درگیری احقاق حقوق انسان‌ها ناممکن است. از همین جهت پاسخ امیرالمومنین (ع) به کسانی که کار را با دشمنی با یکدیگر چاره می‌کنند، دعوت به مسالمت است: در (نامه: ۸۸) ایشان می‌فرمایند: آتش جنگ که خاموش می‌گردد خون‌های طرفین ریخته نمی‌شود، صلح و دوستی در میان دو گروه برقرار می‌گردد و گمراهی‌هایی که دامان آنان را گرفته و آنان را از رسیدن به حق باز می‌دارد از ایشان دور می‌شود و سبب می‌شود ناآگاهان حق را بشناسند و آگاهان از ستیزه‌جویی و دشمنی با حق دست بردارند. اینها نتایجی از صلح است که امیرالمومنین (ع) در قالب دعا و خواستار استقرارشان شده‌اند:

در (خطبه: ۲۰۵) می‌فرمایند: «خدایا خون‌های ما و خون‌های ایشان را از ریخته شدن نگهدار، و میان ما و آنان را به اصلاح و سازش درآور، و ایشان را از گمراهی‌شان به راه بیاور، تا هر کس راه حق را نمی‌داند آن را بشناسند، و هر کس به پیمودن راه گمراهی و دشمنی آزمند است از آن باز ایستد». این دعا به خوبی نشان می‌دهد که تا چه حد امام دارای سعه صدر بوده و لطف و رحمت نسبت به دشمنان خود داشته و با آن همه ظلم و جنایتی که در حق امام و یارانش را داشته‌اند، کمترین سخنی که دلیل بر انتقام جویی باشد بیان نفرمودند (همان: ۱۱۰). می‌توان بیان کرد که امیرالمومنین (ع) در نهج البلاغه طرفدار صلح و اصلاح بوده همان‌گونه که ایشان قبل از شروع درگیری با اهل شام خطاب به آنها می‌گوید: (نامه: ۵۸) از نامه آن حضرت (ع) به مردم شهرها نوشته و در آن از آنچه میان او و سپاه صفین گذشته است حکایت می‌کند: «گفتیم بیایید تا با فرو کشتن آتش انتقام و آرام ساختن مردم، کار را چاره کنیم که چون لهبی آن بالا گیرد، چاره اش نتوان نمود. تا کارها به سامان آید و انتظام یابد و بتوانیم حق را به جایگاهش قرار دهیم. گفتند: نه که چاره کار را جز جنگ ندانیم. پیشامدهای بد که بر گرد سرشان گردانیده می‌شود و در سوره فتح اینگونه بیان شده است: (جوادی آملی، ج ۲۲: ۳۶۳). (فتح: ۶) «وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتُ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظُنَّ السُّوءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السُّوءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا» (و نیز خدا خواهد تا همه منافقان و مشرکان را از مرد و زن عذاب کند که آنها به خدا بد گمان بودند (و وعده فتح خدا را دروغ پنداشتند) در صورتی که (وعده خدا صدق است و) روزگار بد و هلاکت ابد بر خود آنهاست و خدا بر آنان خشم و لعن کرد و جهنم را که بسیار بد منزلگاهی است بر ایشان مهیا ساخت).

۳-۲- اخلاق جنگ از نگاه علوی

امیرالمومنین (ع) در نهج البلاغه پیوسته همه انسان‌ها را به پرهیز از جنگ فرا می‌خواند که چنانچه نتوانستند دشمن را از جنگ باز دارند باز هم باید اصول انسانی و اخلاق اسلامی را که بدان معتقدند پایبند باشند. زیرا عرصه نظامی به ویژه در شرایط جنگی، عرصه‌ای است که امکان حریم شکنی و زیرپا گذاشتن گرامت‌ها در آن بسیار زیاد است. از این رو پاسداشت کرامت‌ها در وجوه گوناگونی این عرصه، امری اساسی و در عین حال سخت و دشوار است. سیره امیرالمومنین (ع) براین بود که در عرصه نظامی هر حریمی پاس داشته شود و کرامت هیچ کس نه سپاهیان و نه دشمنان و نه مردمان مناطق مختلف یا منطقه بی‌طرف زیر پا گذاشته نشود. بنابراین در شرایط جنگی که امکان تجاوز و بی‌حرمتی به مردمان بسیار فراهم می‌شود، لازم است به جد و با دقت از هرگونه بی‌حرمتی و عبور از کرامت مردمان جلوگیری شود و هیچ بهانه و توجیهی در این باره پذیرفته نباشد.

روش جنگ امیرالمومنین (ع) چنین بود، کارگزارانی را توجه داده است که از هرگونه بی‌حرمتی و تجاوزگری هرچند کمترین باشد چه بر مسلمان و چه بر غیر مسلمان جلوگیری کنند و راه و رسم انسایت و پاسداشت کرامت را به همگان بیاموزند و رعایت آن را بخواهند؛ و در صورت سرزدن خلافتی از آنان و بی‌حرمتی و تجاوزشان به مردمان، آنان را کیفر دهند، و اگر خود نتوانستند از ستم آنان جلوگیری کنند، وی در پشت سر سپاه به سوی آنان می‌آید و داد هر بی‌حرمتی و تجاوزی را که از سوی سپاهیان صورت گرفته باشد، می‌گیرد و ناشایسته‌های ایشان را از میان برمی‌دارد (جعفری، پرتوی از نهج البلاغه، ج ۵: ۵۵)

بخشنامه امیرالمومنین (ع): (نامه: ۶۰)

(از بنده خدا، علی امیر المؤمنین، به گرد آورندگان خراج و عمال بلاد که لشکر از سرزمینشان می‌گذرد. اما بعد. من لشکری را گسیل داشتم که اگر خدا خواهد بر شما خواهد گذشت و آنچه را که خداوند واجب گردانیده است به آنان سفارش کرده ام، که به کس آزار نرسانند و گزند خویش از دیگران باز دارند. من، در نزد شما، به سبب بیعتی که میان ماست، بیزارم از آسیبی که سپاهیان به مردم رسانند. مگر آنکه، یکی از آنها گرسنه مانده و برای سیر کردن خود، جز آن راهی نداشته باشد. پس کسی را که دست به ستم می‌گشاید در برابر ستمش کیفر دهید. در عین حال، سفیهانان را از زبان رسانیدن و تعرض به آنها منع کنید. من خود در میان لشکرم، شکایت‌های خود به من رسانید. و آن سختی‌ها که از ایشان به شما رسد و توان دفع آن را جز به خدا، یا به من ندارید، با من در میان نهید، تا به یاری خدا آن را دگرگون سازم و اصلاح کنم. ان شاء الله)

۴- بستر سازی صلح کل از جانب امیر مؤمنان (ع)

حضرت علاوه بر نگرش صلح آمیز در تمامی ابعاد سیاسی، اجتماعی و فردی، اصالت صلح را بر اساس کتاب و سنت پایه ریزی نموده و حمایت از مصالحه را سرلوحه حاکمیتی و سیره خود قرار داده بود. ایجاد صلح و بستر سازی برای تحقق مصالحه کلی عمومی در میان جامعه از ویژگی های بارز ایشان محسوب می گردد که به عنوان نمونه، چند شاخص از این بستر سازی برای صلح کل در جامعه را اشاره خواهیم کرد.

۴-۱- آغازگر جنگ نبودن

از مسلمات سیره نظامی امیرالمومنین (ع) این است که در هیچ جنگی نباید پیشگام شد. ایشان در سخت ترین شرایط نظامی هم که از جانب دشمن تحت فشار قرار داشتند و دشمن برای جنگ عجله نشان می داد و حتی از جانب یاران تحت فشار قرار داشتند که زودتر به مقابله بردازند و کار را یکسره نمایند، باز هم اجازه آغاز کردن جنگ نمی داد و پیوسته از این امر رهایی شان می داد (المقتدری، ۱۴۰۳: ۱۰۳).

به همین جهت از مواردی که در نهج البلاغه منجر به پاسداشت در جنگ می شود و از جمله مولفه های صلح آفرینی در نهج البلاغه است؛ این است که هیچ گاه آغاز کننده جنگ نباشیم. شاید چنین توهم شود که با مشاهده طغیان و شورش های مختلف، باید فوراً جهاد و جنگ با آنان را آغاز کرد و در یک فرصت مناسب دست به کشتار آنان زد اما از دیدگاه امیرالمومنین (ع) در نهج البلاغه چنین نیست بلکه با تمام وجود باید به صلح و اصلاح همت داشت.

امیرالمومنین (ع) در سخنانی چگونگی برخورد با دشمن را این گونه بیان فرموده: (نامه: ۱۴)

(با آنان مجنگید تا آنان جنگ را بیاغازند. سپاس خدا را، که حجت با شماست. و اگر واگذارید تا آنان جنگ را آغاز کنند، این هم حجتی دیگر است به سود شما و زیان ایشان. هرگاه، به اذن خدا، روی به هزیمت نهند، کسی را که پشت کرده و می گریزد، مکشید و آن را که از پای افتاده است، آسیب مرسانید و مجروح را زخم مزید و زنان را میازارید و آنان را به خشم میاورید، هرچند، آبروی شما بریزند یا امیرانتان را دشنام دهند. که زنان به جسم ناتوان اند و به نفس و عقل ضعیف. حتی در زمانی که زنان مشرک بودند، ما را گفته بودند که از آنان دست باز داریم. در زمان جاهلیت، رسم بر آن بود که اگر مردی با سنگ یا چوبدستی به زنی تعرض می کرد او را و فرزندانش را، که پس از او می آمدند، عیب می کردند و سرزنش می نمودند).

۴-۲- اقناع کردن دشمن به روش مذاکره

کوشش آگاهانه یک فرد یا سازمان، برای تغییر نگرش، باور، ارزش ها یا دیدگاه های فرد یا گروهی دیگر را اقناع می گویند. اقناع فرایندی است که با توسل به تعقل و احساس در قالب مهارت های کلامی و غیر کلامی و رسانه ای، ذهنیت افراد را غالباً جهت تغییر رفتار و وادار کردن آنها به عمل معینی، تحت تاثیر قرار می دهد. این فرایند هرچند در بردارنده ویژگی روان شناختی آزادی است و ترغیب شونده احساس می کند؛ موافق میل خود؛ اهداف و رهنمودهای تعیین شده را انجام می دهد، اما در واقع متضمن نوعی از فشار روانی است که در مسیر ترغیب، میان منطق و استدلال منطقی به هیجان ها متوسل می شود. در واقع اقناع حد وسط میان منطق و استدلال و تهدید و تنبیه به شمار می رود (گیل، ۱۳۸۴: ۵۱).

امیرالمومنین (ع) در نهج البلاغه، مباحثات و مکاتبات مفصلی با سران دشمن داشته است که از آنها استفاده می شود که چقدر از جنگ و خونریزی کراهت نفرت داشته است و تا آنجا که ممکن بوده می خواسته اند که با مذاکره و بحث و نصیحت، دشمن سنگدل و گمراه؛ به راه آید و لجاجت، سرسختی را کنار بگذارد؛ برای اینکه جنگ صفین واقع نشود، تنها شانزده نامه به معاویه نوشته است که این نامه ها بدین قرار است: نامه های شماره ۶ تا ۱۰ و ۱۷ و ۲۸ و ۳۰ و ۳۲ و ۳۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۶۴ و ۶۵ و ۷۵ که در نهج البلاغه آمده است که در این نوشتار به ذکر چند مورد اکتفاء می شود:

« اینک وقت آن رسیده که با چشم بینا از واقعیت ها به سود خود بهره گیری، تو در ادعای نادرست، جعل دروغ، خود بزرگ بینی، ربودن و بدست آوردن چیزی که استحقاق نداری « بیت المال و حکومت بر مسلمین » به راه پیشینیان می روی، تا از حق فرار کنی و چیزی را که از خون و گوشت برای تو ثابت شده تر است « خلاف من » انکار نمایی غیر از حق جز گمراهی آشکار وجود ندارد» (نامه: ۶۵).

۴-۳- تأکید بر قداست حیات و عدم کشتار

از دیگر مواردی که می توان در نهج البلاغه به عنوان مولفه های صلح آفرینی در اخلاق جنگ نام برد، نریختن خون بی گناه است. براساس منطلق قرآن و سنت، اولین حقی که خداوند برای انسان داده، حق حیات است که پیش از آنکه دولتی به وجود آید و

حقوقی وضع شود، این حق برای انسان ثابت است؛ و باید انسان بداند، که هیچ کسی به هیچ وجهی، حق سلب این حق را ندارد، بسیاری از دینداران مشخصاً بر اصل قداست حیات و توجه به رویه عدم خشونت تاکید داشته‌اند. بحث قداست حیات در تمامی ادیان مورد تاکید قرار گرفته است؛ و مستلزم حفاظت از جان افراد و پیشگیری از ظلم، خشونت آسیب خواهد بود.

براساس آموزه‌های قرآنی که همه مسلمانان به آن اعتقاد دارند، ارزش خون یک انسان برابر با خون همه انسان‌های زمین است: (مانده: ۳۲) «مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنْ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ»

(بدین سبب بر بنی اسرائیل حکم نمودیم که هر کس نفسی را بدون حق و یا بی‌آنکه فساد و فتنه‌ای در زمین کرده، بکشد مثل آن باشد که همه مردم را کشته، و هر کس نفسی را حیات بخشد (از مرگ نجات دهد) مثل آن است که همه مردم را حیات بخشیده. و هر آینه رسولان ما به سوی آنان با معجزات روشن آمدند سپس بسیاری از مردم بعد از آمدن رسولان باز روی زمین بنای فساد و سرکشی را گذاشتند).

۵- تناقض گویی در دیدگاه صوفیان

با مذاقه در اندیشه‌ها و نگرش‌های صوفیان در می‌یابیم برای گزاره‌های مختلفی که به عنوان یک اصل پذیرفته و بر آن، شالوده‌ی نحله‌های فکری خودشان را برافراشته‌اند، دچار تناقض گویی گشته و در مواردی با بنیادهای اساسی انسانیت و اصول مسلم اسلام در تعارض بوده و مغایرت دارد. شماری از این اصول استوار یافته صوفیه را بررسی خواهیم کرد.

۵-۱- کثرت گرایی دینی در پرتو سیر و سلوک عارفانه

عرفا از طرفی بر وحدانیت و احدیت واجب تعالی اذعان دارند و بر اصالت داشتن راه و روش عبادی خود تاکید می‌ورزند، از طرف دیگر بر برحق بودن ادیان چند خدایی (بودا، بت پرستی) تاکید می‌ورزند. از نگاه صوفیان خدا در همه چیز و هر لحظه وجود دارد، در واقع هر انسانی هر چیزی را بی‌پرستد و به هر چیز نظر کند، گویی خدا را دیده و در خدا نظر کرده است؛ به عنوان نمونه همچون ابالیسه که ابلیس و شیطان را پرستش می‌کنند، و کهنه که جن و اجنه را پرستش می‌کنند، زردشتیه که عناصر را پرستش می‌کنند و بت پرستانی که آب و هوا و عناصر طبیعی را پرستش می‌کنند گویی در حال مشغول معبود یکتا هستند، چراکه همه‌ای این موارد تجلی‌گر نام و صفات خداوند هستند (گنابادی، تفسیرالبیان، ج ۲: ۴۳۷).

۵-۲- انحصار در حقانیت یک مذهب خاص

عرفا علاوه بر اینکه در آراء خویش ثابت کرده‌اند که نه تنها بر کثرت گرایی دینی اعتقاد ندارند، بلکه تنها بر یک مذهب خاص تاکید می‌ورزند و با لحنی تند و زننده دیگر مذاهب و بزرگان دینی را مورد رد و نفی قرار می‌دهند. متکلمان اسلامی، و در راس آنها متکلمان اهل سنت، به صراحت با کثرت‌گرایی و در واقع صلح کل مقابله می‌کنند، اما در برخی از آراء عرفا نیز شاهد برخی تناقض‌گویی‌ها هستیم:

این بیان اکنون چو خر بر یخ بماند / چون نشاید بر جهود انجیل خواند
کی توان با شیعه گفتن از عمر / کی توان بریط زدن در پیش کر

(مولوی، ۱۳۷۹، ج ۱: ۲۶۳).

در این ابیات به صراحت مولانا از مذهب سنی دفاع می‌کند و برای آن اصالت قائل است. این مهم، کاملاً مخالف با دیدگاه صلح کل که بر دیدگاه صوفیان حاکم است، می‌باشد.

در زمینه داستان حال امیرالمومنین (ع) و معاویه بیان دارند:

در خبر آمد حال مومنان / خفته بد در قصر بر بستر ستان

در زمینه جعل فضایل دروغین برای معاویه:

گر نمازت فوت می‌شد آن زمان / می‌زدی از درد دل آه و فغان
آن تاسف و آن فغان و آن نیاز / در گذشتی از دو صد ذکر و نماز
من ترا بیدار کردم از نهبیب / تا نسوزاند چنان آهی حجاب

در زمینه‌ای انکار و به تمسخر کشیدن عزاداری امام حسین (ع):

روز عاشورا همه اهل حلب / باب انطاکیه اندر تا به شب
گرد آید مرد و زن جمعی عظیم / ماتم آن خاندان دارد مقیم.....

قائل شدن مولانا به جبر و تبرئه این ملجم مرادی:

من همی گویم برو جف القلم زان قلم بس سرنگون گردد علم
هیچ بغضی نیست در جانم ز تو زان که این را من نمیدانم ز تو
آلت حقی تو، فاعل دست حق کی زخم بر آلت حق طعن و دق

در زمینه‌ای قائل شدن به جبر و تبرئه فرعون بیان دارند:

چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد موسی با موسی در جنگ شد
چون به بیرنگی رسی کان داشتی موسی و فرعون دارند آشتی

در زمینه‌ای مسلمان خواندن عمرو بن عبدود در داستان از علی آموز اخلاص و عمل:

پس بگفت آن نو مسلمان ولی از سر مستی و لذت با علی...

اما مولانا دارای اعتقادی خلاف دیدگاه اسلام و حتی اهل سنت نیز دارد، اهل سنت بدان اعتقاد دارند که هر آنچه را خداوند به واسطه شرع اسلام و قرآن می‌فرماید دارای اصالت است و باید آن را به عنوان ی دستور دینی قبول کنیم، در حالی که در این ابیات خلاف دیدگاه اهل سنت در دستگاه فکری مولانا به چشم می‌خورد، در زمینه‌ای تجلیل و تمجید از شیطان به خاطر سجده نکردن بر ادم به امر خدا:

ترک سجده از حسد گیرم که بود آن حسد از عشق خیزد نه از جحود
هر حسد از دوستی خیزد یقین کی شود با دوست گیری همنشین

اما تناقض در نگاه مولانا به این صورت بود که در ابتدا از صلح و مصالحه استقبال می‌کند، تا حدودی در ابیانش نگاه شمولگرایانه حاکم است، اما در ابیاتی دیگر که به ذکر آنها پرداختیم خلاف آنها به چشم می‌خورد. تناقض‌گویی او در این بیت بیشتر به چشم می‌خورد و در انتها اعلام بی‌طرفی می‌کند:

پس به هر دوری ولیی قائم است تا قیامت آزمایش دائم است
پس امام حی قائم آن ولی است خواه از نسل عمر خواه از علی است

(مولوی، ۱۳۷۹، ج ۱: ۲۷۰).

اما در نگاه اهل سنت انحصارگرایی دینی کاملاً محرز است، با این اوصاف ایجاد صلح کل در دستگاه فکری اهل تسنن تا حدودی غیرممکن است: ابن عربی در کتاب «الفتوحات المکیه» می‌نویسد:

«رجبیبون گروهی از رجال الله هستند که در هر زمان چها نفر از آنان وجود دارند، عدد آنان نه کم می‌شود و نه زیاد، آنان قائم به عظمت الهی هستند، آنان رکن افرادند. آنان ارباب قول ثقیل در آیه شریفه (انا سنلقی علیک قولاً ثقیلاً) می‌باشند. یکی از آنان را ملاقات کردم، آن کس را که من دیدم باطن شیعیان رافضی را کشف کرده بود، آنان را به صورت خوک می‌دید، هرگاه به یکی از آنان می‌گذشت او را به صورت خوک می‌دید و می‌گفت: تو شیعه رافضی هستی توبه کن!» (ابن عربی، الفتوحات المکیه، ج ۲، - دراحیاء التراث العربی: ۱۱)

۵-۳- جبرگرایی

یکی از شایع‌ترین و مهم‌ترین اصول بزرگان تصوف جبرگرایی می‌باشد به خصوص در موضع شیطان‌شناسی و در توجیه نافرمانی ابلیس، رویکردی مبتنی بر قبول جبر و اراده ازلی در شقاوت ابلیس و نافرمانی او در سجده بر آدم دارند. به گونه‌ای که شیطان توان مقاومت در برابر این اراده را نداشته است. حسین بن منصور حلاج، احمد غزالی، عین القضات همدانی، ابن عربی از جمله افرادی هستند که بی‌پروا باور جبر را در خصوص شیطان مطرح ساختند و آن را توسعه دادند. نکته قابل توجه در این بخش، استناد جستن صوفیان از آیات قرآن برای اثبات جبرگرایی است. این دسته از افراد به آیاتی تمسک کردند که از تشبیهات بوده است. همانند آیه ۶۸ سوره قصص و آیه ۱۷ سوره انفال از نمونه‌هایی است که پیروان صوفیه برای اثبات عقیده جبرگرایانه خویش بهره بردند.

اگرچه بخشی از آنان (صوفیان) معتقد به جبر مطلق بوده و شماری دیگر از آنان به جبر نسبی عقیده داشته‌اند، اما این مقوله را به عنوان یک اصلی کلی پذیرفته‌اند. بنابر دیدگاه جبر مطلق، انسان در کردارهای ارادی خود، هیچ توانایی ندارد و از آنجا که در پهنه هستی موجود مستقل حقیقی جز خدا نیست، و مؤثر حقیقی جز او نمی‌توان یافت، که «لا مؤثر فی الوجودِ الا الله»، و نیز از آنجا که آفریدگار خلق، و خالق کردارهای آنان نیز اوست، دیگر قدرت و اراده و اختیار انسان هیچ معنایی نخواهد داشت. (اسیری لاهیجی، ۱۳۷۱، ۱: ۳۶۲)

چنین است که از دیدگاه ابن عربی و طرفداران وی، انسان وجودی مستقل، و قدرت و اختیاری مستقل اعم از قدرت موجد مؤثر، یا قدرت کاسب ندارد و در کردارهای خویش به سنگی می‌ماند که در دست سنگ‌اندازی است. به بیان دیگر، هنگامی که

انسان بالذات باطل، و بود او یکسره نابود، و وجودش یکباره عدم است، به طریق اولی اختیاری نیز نمی‌تواند داشت؛ زیرا هست از نیست پدید نمی‌آید. (ابن عربی، ۱۳۶۶، ۱: ۳۵۸)

همچنین نگاه عین القضاات نیز به مسأله ابلیس با همین نگاه جبرگرایانه است و می‌گوید: «گیرم که خلق راه اضلال ابلیس کند. ابلیس را بدین صفت که آفرید؟ دروغا گناه خود همه از اوست، کسی را چه گناه باشد؟!» (عین القضاات، ۱۳۴۱: ۱۸۸) منظور عین القضاات این است که اگر شیطان این خطا را مرتکب شده و انسان‌ها را گمراه کرده و می‌کند، این درواقع خواست و اراده خداوند متعال بوده است.

این نگرش بی‌شک به موضوع جبر گرایش دارد، جبری که خدای متعال صراحتاً آن را در قرآن رد کرده و تعیین سرنوشت ما را به دست خودمان دانسته است: «...إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ...» (رعد: ۱۱)؛ خداوند سرنوشت هیچ قوم (و ملت) را تغییر نمی‌دهد مگر آن که آنان آنچه را در خودشان است تغییر دهند.

وقتی به آیات قرآن بنگریم، قرآن خداوند را بر خلاف رای و مخالفت آن‌ها می‌یابیم، قرآن کریم موافق اختیار انسان است و برای رای و انتخاب و اختیار او اهمیت قائل است خداوند در قرآن سرنوشت انسان را نوشته شده به انتخاب او می‌داند.

سؤال این جاست که آیا قائل شدن به جبر مخالف آیات، روایات و عقل نیست؟ وقتی به آیات قرآن کریم بنگریم؛ در آیات متعددی؛ خداوند در قرآن به شدت با تفکر جبر مبارزه می‌کند: «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ كَهْفًا» (کهف: ۲۹) بگو: این حق است از سوی پروردگارتان! هر کس می‌خواهد ایمان بیاورد (و این حقیقت را بپذیرد) و هر کس می‌خواهد کافر گردد! در آیه دیگر می‌خوانیم: «إِنَّ هَذِهِ تَذْكَرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا» (مزل: ۱۹) این هشدار و تذکری است، پس هر کس بخواهد راهی به سوی پروردگارش برمی‌گزیند!

۶- اصول و مبانی کلی صلح در اسلام

طبق آیات صریح قرآن کریم، اسلام در هر نبرد و مبارزه‌ای پیش قدم بوده است و قبل از وقوع کشتار و نبرد ابتدا دستور مصالحه و صلح را داده است. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ» (بقره: ۲۰۸) ای اهل ایمان، همه متفقاً در مقام تسلیم خدا در آید و از وسواس شیطان پیروی نکنید که او همانا شما را دشمنی آشکار است. تفسیر: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همگی در صلح و آشتی درآئید (و تسلیم مطلق خداوند شوید) و گامهای شیطان را پیروی نکنید که او دشمن آشکار شماست. (تفسیر نور- همان)

از عکرمه نقل نمایند که این آیه درباره یهودیانی که مسلمان شده بودند نازل گردید که عبارت بودند از:

عبدالله بن سلام و ثعلبه بن سلام و ابن یامین و اسد و اسید پسران کعب و شعبه بن عمرو و بحیرا الراهب و سعید بن عمرو و قیس بن زید، اینان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و درخواست کردند که به آنان اجازه داده شود روز شنبه را بزرگ شمارند و تورات را بخوانند و بنا به روش جاهلیت از گوشت و شیر شتر خوردن بپرهیزند. شیخ بزرگوار ما این موضوع را به عنوان اختصار ولی نه به عنوان شأن و نزول ذکر نموده است (تفسیر نورالتقلین، ج ۱، ص ۲۰۵).

وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُخْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (نساء: ۱۲۸)

و اگر زنی بیم داشت که شوهرش با وی مخالفت و بد سلوکی کند یا از او دوری گزیند باکی نیست که هر دو تن به گونه‌ای به راه صلح و سازش باز آیند، که صلح به هر حال بهتر است، و نفوس را بخل و حرص فرا گرفته. و اگر (درباره یکدیگر) نیکویی کرده و پرهیزکار باشید، خدا به هر چه کنید آگاه است.

- صلح همیشه با پرداخت مال نیست، گاهی گذشت از حق، زمینه‌ساز مصالحه و آشتی است و بخل مانع آن است. «وَأُخْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ»

(کافی، ج ۶، ص ۱۴۵؛ وسائل، ج ۲۱، ص ۳۵۱).

«لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (ممتحنه: ۸)

(خدا شما را از آنان که با شما در دین قتال و دشمنی نکرده و شما را از دیارتان بیرون نمودند نهی نمی‌کند که با آنان نیکویی کنید و به عدالت و انصاف رفتار نمایید، که خدا مردم با عدل و داد را بسیار دوست می‌دارد).

چنانچه «شیخ طوسی» به نقل از حسن بصری گوید: مسلمین با رسول خدا صلی الله علیه و آله مشورت کردند که با خویشاوندان مشرک خود ترک مراوه نمایند و این شور قبل از مشورت درباره قتال و نبرد با مشرکین بوده است سپس این آیه نازل گردید.

فراء گوید: این آیه درباره جماعتی نازل گردیده که با رسول خدا صلی الله علیه و آله معاهده بسته بودند که با وی به قتال نپردازند و او را بیرون نکنند و پیامبر فرمان داد تا مدت مذکور در عهدنامه با آنها نیکوئی کنند و وفاء به عهد نمایند. کافران دو دسته‌اند، گروهی درصدد دشمنی و توطئه علیه مسلمانانند که در آیات قبل فرمود: چرا شما با آنان اظهار دوستی می‌کنید، از آنان برائت بجوئید که خدا برای شما کافی است. اما یک دسته از کفار، علیه شما اقدامی نکرده و در صدد توطئه علیه شما نیستند، این آیه می‌فرماید: با آنان به نیکی رفتار کنید و برقراری رابطه با آنان معنی ندارد.

اسلام دین نیکی و عدالت است، حتی نسبت به کفار. «أَنْ تَبْرَهُمْ وَ تَقْسِبُوا إِلَيْهِمْ» «با اعلام محبت الهی، انگیزه‌ها را بالا ببرد. «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»

(تفسیر نور (۱۰ جلدی)، ج ۹، ص: ۵۸۶)

از امیرالمومنین (ع) روایتی موجود است مبنی براینکه: «صلح و مسالمت را مادامی که موجب دهن و ضعف در اسلام نباشد به رستگاری نزدیک تر است و از جنگ بسیار سودمند تر و بهتر است (غرورالحکم: ۴۴۵) (خطبه ۲۰۶ نهج البلاغه).

سخنی از آن حضرت (ع) هنگامی که شنید گروهی از اصحابش در جنگ صفین، شامیان را دشنام می‌گویند چنین فرمود: دوست ندارم که شما دشنام دهنده باشید. ولی اگر به توصیف اعمال و بیان حالشان بپردازید، سختتان به صواب نزدیکتر و عذرتان پذیرفته تر است. به جای آنکه دشنامشان دهید، بگویید: بار خدایا خونهای ما و آنها را از ریختن نگه دار و میان ما و ایشان آشتی انداز و آنها را که در این گمراهی هستند راه بنمای. تا هر که حق را نمی‌شناسد، بشناسد و هر که آزمند گمراهی و دشمنی است از آن باز ایستد.

از امیرالمومنین (ع) روایتی موجود است که ایشان بیان دارند: «کسی که صلح و آشتی دشمنان را به دست آورد به مقصود و جودی خویش می‌رسد» (غرورالحکم: ۴۱۴)

«وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ۚ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (انفال: ۶۱)

و اگر دشمنان به صلح و مسالمت تمایل داشتند تو نیز مایل به صلح باش و کار خود به خدا واگذار که خدا شنوا و داناست.) اسلام، جنگ طلب نیست. وَ إِنْ جَنَحُوا ... فَاجْنَحْ

حضرت علی علیه السلام به مالک اشتر می‌نویسد: «لا تدفن صلحاً دعاك اليه غدوكم و لله فيه رضا فان في الصلح دعاه لجنودك و راحة من همومك و أمناً لبلادك و لكن الحذر كل الحذر من العدو بعد صلحك، فان العدو ربما قارب ليتغفل» «۱» صلح پیشنهادی دشمن را رد مکن. (نهج البلاغه، نامه ۵۳).

امیرالمومنین (ع) توصیه دارند که بعد از صلح نیز جانب احتیاط را رعایت کنید و هوشیار باشید زیرا: هشدار از شتابزدگی مبدا هرگز در کاری که وقت آن فرا نرسیده شتاب کنی، یا کاری که وقت آن رسیده سستی ورزی، و یا در چیزی که (حقیقت آن) روشن نیست ستیزه جویی نمایی و یا در کارهای واضح و آشکار کوتاهی کنی تلاش کن تا هر کاری را در جای خود، و در زمان مخصوص به خود، انجام دهی .

«إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاءُوكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يَقَاتِلُوكُمْ أَوْ يَفَاتِلُوكُمْ قَوْمُهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَاقَتُلُوكُمْ فَلَمَّ اغْتَرَلُوكُمْ فَلَمَّ يَقَاتِلُوكُمْ وَالْقَوَا إِلَيْكُمْ السَّلَامَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا» (نساء: ۹۰)

مگر کسانی که به قومی که بین شما با آنها عهد و پیمانی است در پیوسته باشند یا (بر این عهد نزد شما آیند) که از جنگ با شما و با قوم خودشان (که دشمنان شما هستند) هر دو خودداری کنند و از جنگ دلتنگ باشند، (با این دو طایفه از کافران که در حقیقت به شما پناهنده‌اند نباید قتال کنید.) و اگر خدا می‌خواست آنها را بر شما مسلط می‌کرد تا با شما قتال می‌کردند، پس هر گاه از شما کناره گرفتند و با شما نجنگیدند و تسلیم شما شدند خدا برای شما راهی بر علیه آنها نگشوده است.

تفسیر: به انگیزه‌های صلح طلبانه و تقاضای آتش بس، احترام بگذارید. چون در اسلام، صلح اصل است و جنگ، در صورت ضرورت مجوز دارد. فَإِنْ اغْتَرَلُوكُمْ فَلَمَّ يَقَاتِلُوكُمْ ... فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا

تنها پیشنهاد صلح از سوی دشمن کافی نیست، برای اطمینان، ترک جنگ و القای سلام لازم است. «فَلَمَّ يَقَاتِلُوكُمْ وَ الْقَوَا إِلَيْكُمْ السَّلَامَ».

(تفسیر نور (۱۰ جلدی)، ج ۲، ص: ۱۲۸).

تاکید امیرالمومنین (ع) بر زشتی نقض عهد و وفا (پیمان شکنی): امام علیه السلام در این خطبه به سیاست معاویه که مملو از دروغ و عوام فریبی و مکر و حيله بوده، اشاره می‌کند و می‌فرماید: «من از او به فنون این گونه سیاستها آشناترم؛ اما تقوا و پرهیزگاری و ترس از خدا هرگز به من اجازه نمی‌دهد که این روش جنایت آلود را برگزینم». «در آخر این کلام می‌فرماید: «اما چنان نیست که من در برابر سیاستهای او اغفال شوم و مقاومت نکنم» (خطبه ۲۰۰ نهج البلاغه).

لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفَى الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (آیه ۱۷۷ بقره)

نیکوکاری آن نیست که روی به جانب مشرق یا مغرب کنید (چه این چیز بی اثری است) لیکن نیکوکاری آن است که کسی به خدای عالم و روز قیامت و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیغمبران ایمان آرد و دارایی خود را در راه دوستی خدا به خویشان و یتیمان و فقیران و در راه ماندگان و گدایان بدهد و در آزاد کردن بندگان صرف کند، و نماز به پا دارد و زکات مال (به مستحق) بدهد، و نیز نیکوکار آنانند که با هر که عهد بسته‌اند به موقع خود وفا کنند و در حال تنگدستی و سختی و هنگام کارزار صبور و شکیبا باشند. (کسانی که بدین اوصاف آراسته‌اند) آنها به حقیقت راستگویان و آنها به حقیقت پرهیزکارانند

پس بنا بر دیدگاه قرآنی و از نگاه اسلام، وحدت موجد صلح بوده و تفرقه و منازعه ایجاد کننده بستری برای بی عدالتی خواهد بود. نظرگاه قرآن و دین مبین اسلام بر علت یابی برهم خوردن عدالت و عدم تحقق صلح، یک نگاه کاملاً عقلانی و در پرتو فطریات است.

برقراری وحدت و ایجاد یگانگی مهمترین عامل ایجاد مصالحه در جامعه و به مراتب عامل ایجاد صلح همگانی و برقراری عدالت در جامعه است. وحدت باعث شده که بتوانیم در مقابل دشمنان و مشکلات مقاومت کنیم.

«وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَ كُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا.» (آل عمران / ۱۰۳)

و همگی به رشته دین خدا چنگ بزنید و به راههای متفرق نروید و به یاد آرید این نعمت بزرگ خدا را که شما با هم دشمن بودید، خدا در دل‌های شما الفت و مهریابی انداخت و به لطف خدا همه برادر دینی یکدیگر شدید، در صورتی که در پرتگاه آتش بودید و خدا شما را نجات داد.

تاکید موکد قرآن کریم بر آن است که در میان خویش از جنگ و تفرقه بپرهیزید چراکه جنگ باعث برهم زدن توازن و عدالت اجتماعی است.

«فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ...» (انفال: ۱) (و میان برادرانی را که با هم ستیزه دارند آشتی دهید)

«وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتُلُوا فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن بَعَثَ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبَعِيَ حَتَّى تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِن فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنِ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (حجرات: ۹)

(و اگر دو طایفه از اهل ایمان با هم به قتل و دشمنی برخیزند البته شما مؤمنان بین آنها صلح برقرار دارید و اگر یک قوم بر دیگری ظلم کرد با آن طایفه ظالم قتل کنید تا به فرمان خدا باز آید، پس هر گاه به حکم حق برگشت با حفظ عدالت میان آنها را صلح دهید و همیشه (با هر دوست و دشمنی) عدالت کنید که خدا بسیار اهل عدل و داد را دوست می‌دارد).

و اگر دو گروه از مؤمنان به نزاع و جنگ پرداختند، پس میان آنان صلح و آشتی برقرار کنید. سپس اگر یکی از دو گروه بر دیگری تجاوز کرد، با متجاوز بجنگید تا به فرمان خداوند بازگردد. پس اگر متجاوز بازگشت (و دست از تجاوز برداشت)، میان آن دو گروه به عدالت صلح برقرار کنید و عدالت ورزید که خداوند عدالت‌پیشگان را دوست دارد.

۷- نقدی بر صلح کل

نخستین نقدی که به نظر می‌رسد بر ادبیات عرفانی، عرفا و صلح کل وارد است این است که در بسیاری از اشعار و آراء صلح جوانه و صلح طلبانه‌ای آنها نوعی تناقض صریح وجود دارد که به راحتی این مهم را بیان می‌سازد که امکان وقوع صلح کل وجود ندارد. چراکه تغییر اعتقادات دینی رسوخ کرده در فطرت افراد تاحدودی غیرممکن است. افراد چون عرفا شعار می‌دهند که کثرت گرای دینی را قبول دارند، اما در عمل به صورت دیگر اقدام می‌کنند.

عرفا شعار داده‌اند و از صلح و مصالحه بسیار استقبال کرده‌اند این در حالی است که شعاری که در میدان عمل می‌دهیم با شعاری که بیرون میدان عمل می‌دهیم بسیار متفاوت است. عرفا تنها به مراقبه و عزلت نشینی مشغول بوده‌اند و برای خویش دنیایی ایدئالیسم و مدینه‌ای فاضله ترسیم کرده‌اند و در پی ترویج آن بوده‌اند در حالی که امیرالمومنین (ع) خودش حاکم بوده و امر خطیر حکومت، رهبری، مصالحه، فرماندهی جنگ و .. را برعهده داشته است.

باید همیشه دیدگاهی رئالیسم و واقع‌گرا داشت. زمانی که دشمن و کفار به مرزهای کشور نزدیک شود و خاک، ناموس و دین انسان در خطر بیفتد چاره‌ای نیست جز اینکه با دشمن مقابله کنیم. سوالی که اینجا مطرح می‌شود این است، اگر شرایط فوق ذکر ایجاد شود صوفیان باز هم شعار صلح کل و مصالحه را سر می‌زنند؟

این دیدگاه صوفیان خلاف دیدگاه اسلام و قرآن است. اسلام دستور می‌دهد که در مقابل دشمنی که جان، مال و ناموس شما را تهدید می‌کند و اسلام و خاک شما را به خطر می‌اندازد بر هر فردی لازم است که جهاد کند و مبارزه کند. این دیدگاه اسلام بیش از پیش شعارگونه بودن دیدگاه صوفیان را به نمایش می‌گذارد.

باید بیان کنیم صلح کل امری نسبی است و با توجه به اعتقادات افراد دارای معانی متنوع است. گاهی افرادی چون امیرالمومنین (ع) آرامش و ثبات حکومت و برقراری عدل و ترویج مبانی ناب اسلامی در حکومت را مصداق صلح کل می‌داند. گاهی

افرادی چون عرفا قبول داشتن یکسری مبانی کلی چون کثرت گرایی و مصالحه کردن ولو با هر قیمتی و پذیرش شرایطی را صلح کل تلقی می‌کنند.

نتیجه‌گیری

به نظر می‌رسد صلح کل به صورت مطلق وجود ندارد، ما در خلقت جهان هستی شاهد واقعیتی به نام شر و شرگزار هستیم. روزانه شاهد تعداد وسیعی از جنگ، کشتار جمعی، بمباران و .. هستیم. در واقع دیدگاه و احادیث امیرالمومنین (ع) تا حدود زیادی کاربردی‌تر است برای جامعه که از ابتدای خلقت آن شاهد منازعه، اختلاف و نبرد بوده است. بنابراین باید امید داشت که تنها زمانی صلح کل برقرار شود که نظام هستی به دست منجی سپرد شود.

در واقع ایشان با استفاده از مبانی ناب اسلامی و قرآنی انسان‌ها را هدایت می‌کنند و مسیر سعادت را به آنها نشان می‌دهند. این مهم امری ساده و سطحی نیست که بتوان با شعارهایی از جمله کثرت گرایی دینی، ترویج صلح کل میان ادیان، اصالت دادن به همه‌ای نژادها و از این نوع شعارهایی که صوفیان می‌دهند، آن را کسب کرد.

صلح در میان عرفا شعار است و در اسلام بر آن تاکید شده است که یکدیگر را به چشم حقارت و کوچک بودن نبینید. اما در ادبیات عرفانی تربیت و سلوک در حد یک شعار است، چراکه بدیهی‌ترین مسائل اخلاقی زیرپا گذاشته شده است. برای نمونه جریان شاهد بازی عرفا که اعتقادی بر غضب و شر ندارند و همه چیز را خیر مطلق می‌دانند.

در شرع اسلام از مصالحه و مدارا کردن بسیار استقبال شده است. البته نه مصالحه و مدارا کردن با هر شرایطی و تن دادن به هرگونه اجبار و اصول خلاف شرع و اسلام. بنابراین در اسلام صلح و مدارا کردن در چارچوب قوانین قرآن کریم پذیرفتنی است. یعنی این نگاه درستی نیست که ما چون صوفیان تن به مدارا دهیم و در پی تحقق بخشیدن به صلح کل باشیم، بی آنکه توجه داشته باشیم که داریم برخی اصول اولیه و بنیادی در اسلام را زیرپا می‌گذاریم.

در اسلام تاکید بر این اصل مهم وجود دارد که هر چه را برای خود می‌پسندی برای دیگران نیز بسند. هیچ کسی برای خود و کشور خودش جنگ و خون ریزی را نمی‌خواهد، امیرالمومنین (ع) نیز طبق اشاراتی که در حکمت‌ها و نامه‌های ایشان شده است و بدان اشاره کرده‌ایم، بر این اصل تاکید دارند که تا حد ممکن از طریق مصالحه، گفت و گو و صلح بر مشکلات فائق آییم. بدین منظور هم صلح را در سطح منطقه و هم در سطح دنیا ترویج داده‌ایم و توانسته‌ایم به صلح کل برسیم. قرآن کریم نیز بیش از همه به گذشت، ایثار، محبت و پرهیز از جنگ و خشونت دعوت می‌کند.

(انفال: ۶۰-۶۱)

«وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَأَخْرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَأَن تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ»

(و شما ای مؤمنان) در مقام مبارزه با آن کافران خود را مهیا کنید و تا آن حد که بتوانید از آذوقه و تسلیحات و آلات جنگی و اسبان سواری زین کرده برای تهدید و تخویف دشمنان خدا و دشمنان خودتان فراهم سازید و نیز برای قوم دیگری که شما بر (دشمنی) آنان مطلع نیستید (مراد منافقانند که ظاهراً مسلم و باطناً کافر محض‌اند) و خدا بر آنها آگاه است. و آنچه در راه خدا صرف می‌کنید خدا تمام و کامل به شما عوض خواهد داد و هرگز به شما ستم نخواهد شد).

«وَأَنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ».

(و اگر دشمنان به صلح و مسالمت تمایل داشتند تو نیز مایل به صلح باش و کار خود به خدا واگذار که خدا شنوا و داناس). امیرالمومنین (ع) تاکید زیادی بر حفظ حرمت انسان‌ها دارد و برای حفظ شان و آرامش انسان‌ها دعوت به مصالحه می‌کند. ایشان به عدالت تاکید دارد و بیشترین تاکید‌های او در نهج البلاغه بر کارگزاران و مسئولان حکومتی است که با برقراری عدالت و محبت از جنگ با امت و افراد بپرهیزند.

ارتباط تساهل و مدارا از نگاه صوفیه و امیرالمومنین (ع)

چنانکه شاهد آن بوده‌ایم تساهل و مدارا با همه‌ای انسان‌ها و هموعان اصل همگانی در ادبیات عرفانی و اعتقاد صوفیان است. موضوعی که قابل توجه است این است که در عرفان تساهل تا حدی رایج است و نقش حیاتی دارد، که حتی اختلاف دین، مذهب، شریعت و .. هم نمی‌تواند مانع آن شود که ما با دیگر افراد مدارا کنیم و در نهایت صلح کل را حکم فرما کنیم.

اما در نگاه امیرالمومنین (ع) این نگاه وجود ندارد یا تا حد زیادی بسیار کم‌رنگ است. بنظر می‌رسد با توجه به بستر زمانی که امام علی در آن زندگی کرده است، اعتقادات او نیز نشأت گرفته از همان زمان و فضا و مبانی اسلامی است. ایشان حفظ شرافت و شان انسان و اسلام را در مرتبه‌ای اصلی قرار می‌دهد. در واقع از صلح و مدارا استقبال می‌کند تا جایی که به کرامت مومن و اسلام ضربه‌ای وارد نشود. ایشان هم چون صوفیان فارغ از یکسری اصول اخلاقی و سیاسی اقدام نمی‌کنند، بلکه با توجه به همه ظرافت‌هایی که اسلام به آن تاکید دارد، اقدام می‌کنند.

ارتباط جبرگرایی در صلح کل

اولین شرط برای برقراری صلح کل که صوفیان در پی آن هستند، آن است که همه‌ای افراد به یکسری اصول و قانون پایبند باشند. مثلاً همه‌ای افراد قوانین حقوق بشر را سر لوحه‌ای عمل خود قرار دهند و به آنها عمل کنند. در این دیدگاه خود نوعی جبرگرایی نهفته است. اینکه همه‌ای افراد یکسری اصول اخلاقی را قبول داشته باشند و فارغ از رنگ، نژاد و دین با هم روبه‌رو شوند به نظر می‌رسد برای برخی از اقلیت‌های دینی و افراد سخت و یا حتی غیر ممکن باشد. در واقع کثرت‌گرایی دینی که در قرون معاصر بسیار مطرح است و صوفیان از آن استقبال کرده‌اند، در خود نوعی نگاهی جبرگرایانه نهفته دارد، چراکه از افراد می‌خواهد که به مهمترین، اصلی‌ترین و ابتدایی‌ترین اعتقاد قلبی خویش نگاهی حق بجانبانه نداشته باشند، یعنی برای مذهب خویش اصالتی جداگانه و منحصر به فردانه قائل نباشند.

ارتباط جبرگرایی در صلح کل

۱. اولین نقدی که در ادبیات عرفانی به چشم می‌خورد این است که رسیدن به صلح کل در آن تا حدودی غیرممکن است. چراکه صلح کل در مواجهه با مدرنیته شکل می‌گیرد و اصل اساسی آن این است که به افراد تنها به بعد انسانیت آنها فارغ از دین و نژاد آنها توجه کنیم. در حالی که در شرع اسلام، تنها دینی که حقانیت دارد و آن را پذیرفته‌اند، اسلام است. در واقع در ادبیاتی عرفانی برای به دست آمدن صلح کل، به نوعی جمع میان سنت و مدرنیته به چشم می‌خورد که تا حدودی تحقق پیدا کردن آن غیرممکن است.

۲. در ادبیات عرفانی پرچم شمولگرایی و کثرت‌گرایی بالا است که در شرع اسلام، این اصل جایگاهی ندارد.

۳. در ادبیات عرفان اصل و بنا را بر اخلاق و فرهنگ تسامح گذاشته‌اند، یعنی انسان فارغ از گناه و پیشینه‌ای که دارد باید مورد تکریم قرار گیرد و حتی گناه ابلیس هم بخشودنی است. در صورتی که در شرع اسلام ضمن طبقه‌بندی کردن گناهان، هر گناهی (حق الناس) بخشودنی نیست.

۴. از دیگر انتقاداتی که بر صلح کل در ادبیات عرفانی وارد است، فقدان یک نظریه یا ایده‌ای کلی در زمینه‌ای صلح است در واقع کلیاتی منسجم در زمینه‌ای ادب و معاشرت تعریف نشده است و هر عارفی طبق دغدغه‌های فکری که دارد، ادبیاتی خاص فراخور حال روحی و شرایط زمانی اجتماع خود ارائه کرده است. این باعث شده است که ما نتوانیم به جمع‌بندی موثقی در زمینه‌ای این مهم برسیم.

منابع

- قرآن کریم
- نهج البلاغه، (۱۳۸۹) ترجمه کاظم عابدینی مطلق، نشر فراگفت، قم.
- ابن عربی، محیی الدین (۵۹۹ ق) الفتوحات المکیه فی معرفه اسرار المالکیه و الملکیه، بیروت.
- ابن عربی، محیی الدین (۱۳۶۶) فصوص الحکم، به کوشش ابو العلاء عقیفی، تهران، نشر الزهراء
- اسیری لاهیجی، محمد (۱۳۷۱) مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، به کوشش محمد رضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، تهران، نشر زوار
- امیری اسکتی، مجید (۱۳۹۲) گنجینه رباعی‌های عرفانی، قم، نسیم ظهور.
- آشوری، زهر (۱۳۹۴) بررسی تسامح و تساهل در عرفان اسلامی، پیام نور، تهران.
- باخرزی، ابوالمفاخر یحیی (۱۳۴۵) اوراد الاحباب و فصوص الاداب، به کوشش ایرج افشار، تهران، دانشگاه تهران.
- برتلس، یوگنی ادواردویچ (۱۳۸۷) تصوف و ادبیات تصوف، ترجمه سیروس ایزدی، چاپ ۴، تهران، امیرکبیر.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۹) آیین شهریاری و دینداری، نشر موسسه فرهنگی و اندیشه اسلامی، تهران.
- جعفری، محمد مهدی (۱۳۸۱) پرتوی از نهج البلاغه، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۹۵). تسنیم: تفسیر قرآن کریم. ج ۲۲، قم: اسراء.
- حقیقت، عبدالفریح (۱۳۷۳) تاریخ عرفان و عرفان ایرانی، چاپ ۲، کومش، تهران.
- خاتمی، محمد (۱۳۸۰) آیین و اندیشه در دام خودکامگی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۳) تصوف ایرانی از منظر تاریخی آن، ترجمه محمدالدین کیوانی، سخن، تهران.
- طوسی علیزاده، فریبا (۱۳۹۵) واکاوی مولفه‌های صلح آفرینی در نهج البلاغه، دانشگاه امام رضا (ع)، مشهد.

- طباطبایی، مومن‌ی منوچهر (۱۳۸۲) آزادی‌های عمومی و حقوق بشر، نشر دانشگاه تهران، تهران.
- قائدان، اصغر (۳۹۲) مقایسه و پیشینه قوانین موضوعه حقوق جنگ معاصر در سیره و گفتار امیرالمومنین (ع)، مطالعات راهبردی بسیج، تهران.
- قمی، شیخ عباس (بی تا) سفیه البحار و مدینه الحکم والاثر، فورمت نرم افزاری.
- قرآنی، محسن (۱۳۸۳) تفسیر نور، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، تهران. چاپ یازدهم
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۵) ج ۱، دارالکتب الاسلامیه، تهران.
- طارنیشابوری، فریدالدین (۱۳۶۳) تذکره الولیاء، تصحیح محمد استعلامی، چ ۴، زوار، تهران.
- عین القضاة همدانی، عبدالله (۱۳۴۱)، تمهیدات، به کوشش عقیف عسیران، تهران
- غزالی، ابوحامد محمد (۱۳۷۲) المنقذ من الضلال، ترجمه ادق آئینه وند، چ ۲، تهران، امیرکبیر.
- گیل، دیوید (۱۳۸۴) القباوی ارتباطات، ترجمه رامین کریمیان، مرکز تحقیقات رسانه، تهران.
- محمدی وایقانی، کاظم (۱۳۸۱) علاءالدوله سمنانی، تهران، وزارت ارشاد و فرهنگ اسلامی.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۱) پیام امیرالمومنین (ع) شرح جدیدی از نهج البلاغه؛ نشر دارالکتب الاسلامی، تهران.
- ----- (۱۳۸۶) برگزیده تفسیر نمونه، تنظیم احمدعلی بابایی، دارالکتب، تهران.
- منور، محمد (۱۳۷۱) اسرار التوحید، چ ۳، تصحیح رضاشفیعی کدکنی، آگاه، تهران.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۱) فیه مافیة، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، نگارستان کتاب.
- ----- (۱۳۷۹) مثنوی معنوی، تصحیح محمد استعلامی، چ ۶، تهران.
- محدثی، جواد (۱۳۹۳) درس‌هایی از نهج البلاغه، انتشارات بنیاد پژوهش‌های اسلامی، مشهد، چاپ اول.
- مردانی، مهدی (۱۳۸۵) شکوه مولا، نگاهی دیگر بر خطبه شقشقیه، نشر مشهور، قم.
- مطهری، مرتضی (۱۳۴۹) جاذبه و دافعه علی (ع) چاپ اول، انتشارات حسینیه ارشاد تهران.
- نفیسی، سعید (بی تا) سرچشمه‌ای تصوف در ایران، تهران، مروی.
- رستمی، علی (۱۳۸۷) تکریم افراد و شهروندان در سیره نبوی، نشریه علوم انسانی، معرفت، ش ۸۶
- خلخالی، ادهم (۱۳۷۳) مشرق التوحید، مصحح عبدالله نوارنی، ش ۱، ۵۸، نشر نورمگز
- جهانی، روشنگر، محمودی، ابوالفضل (۱۳۹۱) صلح در پایان هزاره اول اسلامی، دوره ۶ ش ۱۲.
- نظری، هادی، تاجی، احسان، (۱۳۹۳) گفت و گوی بین المللی و صلح جهانی، کنفرانس علوم اجتماعی.
- نظام‌لو، معصومه (۱۳۸۹) جنگ و صلح از دیدگاه اسلام، کنفرانس روابط بین الملل.